اطلاعات
Ettelaat Newspaper
۱۳۰۵
شنبه ۲۶ خرداد ۱۴۰۳ ۸ ذی الحجه ۱۴۴۵
۱۵ ژوئن ۲۰۲۴ سال نودوهشتم * شماره ۲۸۶۹۲
ettelaat.com ettelaatonline

سپاس خدا و تکریم والدین

آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی

استاد بزرگوار اخلاق، خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اوصاف الاشراف» پس از عنوان «صبر» در فصل پنجم، شکر و سپاس را در فصل ششم مطرح می کند؛ همچنان که در حدیثی دو فضیلت صبر و سپاس پشت سر هم آمده است. وی در ادامه می فرماید: رایت شده است «انّ الإيمان نصفان: نصفه صبر و نصفه شكر:[1] ایمان از دو چیز ترکیب یافته، نیمی از آن صبر و نیمی دیگر شکر است»، آنگاه به توجیه مفاد حدیث پرداخته، می گوید: سالك راه حق در زندگی گاهی با رویدادی روبرو می شود که ملائم و شیرین است و گاهی برخلاف آن است. در صورت نخست باید شکر کند و در صورت دیگر باید صبر را پیشه خود سازد.

سپاسگزاری فطری است

یکی از نشانه های امر فطری، این است که فراگیر بوده و همه انسان ها دارای چنین گرایشی می باشند. قدردانی از نیکوکار، دارای چنین ویژگی است؛ هر انسانی از فردی که نیکی ببیند و گره کار او را بگشاید، قلباً از او راضی بوده و در ظاهر از آن سپاسگزار می باشد. این موضوع را در کمترین عمل هم تجربه کرده ایم؛ مثلا وقتی راننده‌ای به دیگری راه می دهد، طرف مقابل خوشحال می شود و با بلند کردن دست از او قدردانی می کند، جایی که در چنین مورد کوچك، انسان از خود، خضوع نشان می دهد درباره خدا که همه نعمت ها از وجود او سرچشمه می گیرد بدون چون و چرا باید سپاسگزار باشد.

از نظر انسان موحد همه نعمت ها از وجود خدا سرچشمه گرفته و هر نعمتی که انسان با آن روبروست، حتی وجود و شخص او از خوان نعمت گسترده اوست. در این صورت شایسته است که وی به حکم فطرت پاسخ بگوید و سپاسگزار باشد. گذشته از این، سپاسگزاری نشانه حق شناسی انسان است. سپاس خدا و پرستش او نوعی ارتباط با کمال مطلق است و ارتباط با کمال مطلق برای انسان، کمال است. به گواه اینکه همنشینی انسان با انسان های کامل مایه پیشرفت اوست تا چه رسد به ارتباط او با کمال مطلق.

شگفت اینجاست که انجام هر سپاس، چه به وسیله خضوع قلبی و چه به وسیله اعضا و جوارح، با بهره گیری از نعمت های او انجام می گیرد و هرگز سپاسی بدون استمداد از نعمت و فیض الهی انجام نمی پذیرد. در این صورت هر سپاسی با به کارگیری نعمتی است که از آن بهره گرفته می شود. در اینجا از ذکر دو مطلب ناگزیریم:

۱. گاهی گفته می شود خدا که کمال مطلق است، چه نیازی به عبادت و سپاس ما دارد؟ پاسخ این است که خدا نیازمند عبادت ما نیست؛ ولی ما با عبادت و ستایش او به کمال می رسیم و به ندای فطرت پاسخ می گوییم و حق شناسی خود را نشان می دهیم.

۲. گاهی گفته می شود پرستش خدا، تعلق به غیر است و انسان باید از هر نوع وابستگی منزه باشد.

این سخن کسانی است که از معارف دینی آگاهی ندارند و تصور می کنند خداپرستی نوعی تعلق به غیر خویش است و انسان باید از هر نوع تعلقی بپرهیزد. پاسخ این است که خداجویی یکی از ابعاد روانی انسان را تشکیل می دهد و با آفرینش او عجین شده است، بنابراین خداشناسی نوعی بازگشت به خویشتن است، برعکس دوری از خدا، دوری از خویشتن است. قرآن مجید این حقیقت را در جمله‌ای کوتاه بیان کرده است: «**نَسُوا اللهَ فَأنسَاهُم أنفُسَهُم**: خدا را فراموش کردند، و خدا هم آنها را به «خود فراموشی» مبتلا کرد»؛ بنابراین «خدافراموشی» عین «خود فراموشی» است.

دو آیه

از این بیان روشن می شود که چرا در قرآن کریم پس از امر به ستایش و سپاس خدا، موضوع امر به نیکی به پدر و مادر آمده است. از این میان دو آیه را متذکر می شویم:

۱. **لَا تَعبُدُونَ الا اللهَ و بِالوَالِدَينِ احسَانا:** جز خدای یگانه را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید» (بقره، ۸۳).

۲. **و قَضَى رَبُّكَ ألَّا تَعبُدُوا الا ايَاهُ و بِالوَالِدَينِ احسَانا:** پروردگارت فرمان داده: جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید! (اسراء، ۲۳).

در میان تمام ملل جهان، والدین از احترام خاصی برخوردارند و آنان نیز به فرزندان خویش مهر مؤکّد دارند، تا آنجا که گاهی پدر و یا مادر خود را فدای فرزند می کنند. هیچ عامل مادی نمی تواند مادری را برای تحمل آن همه زحمات، آماده سازد مگر مهری که از اعماق وجودش می جوشد و آن را ثمره وجود خویش می اندیشد.

جای تأسف است که علاقه فرزندان به پدر و مادر، در کشورهای صنعتی بالاخص کشورهای غربی کم رنگ شده و شعله های مهر و محبت رو به خاموشی است، چه بسا اولاد سال به سال چهره والدین را نبینند و از آنان تفقدی نکنند! علت این تنزل اخلاقی چیست؟ در اینجا به یك شاهد زنده اشاره می کنیم تا مبادا این شیوه ناپسند به شرق اسلامی روآورد و چراغ محبت در خانواده کم سو گردد.

مرحوم فلسفی می گفت برای معالجه به کشور آلمان سفر کردم و با مرحوم محققی (روحانی مقیم آلمان) دیداری داشتم. ایشان برایم نقل کرد: یك پرفسور آلمانی اسلام آورد و با ما دیدارهایی داشت. روزی تلفنی به من گفت در فلان بیمارستان بستری هستم. من به سرعت خود را به بالینش رساندم، دیدم بستری است و فوق العاده ناراحت است و دلیلش را این گونه بیان نمود: همسرم که از وضعیتم آگاه شد و دانست من مبتلا به بیماری لاعلاجی هستم، با کمال خونسردی گفت اکنون که تو در مسیر مرگ هستی، من باید برای خودم فکر کنم ولذا خداحافظی کرد و رفت.

مرحوم محققی گفت من دلداری اش دادم و ضمناً به دفتر بیمارستان سپردم هر موقع ایشان نیازی پیدا کرد یا درگذشت، از طریق تلفن مسجد به ما اطلاع دهید. چندی بعد خبر رسید که ایشان درگذشته است؛ با جمعی از دوستان به بیمارستان رفتیم و جنازه را تحویل گرفتیم، پس از تغسیل و تکفین، او را در گورستان مسلمانان به خاک سپردیم. از قبرستان بیرون می آمدیم که مردی نفس زنان رسید و از جنازه خبر گرفت؛ معلوم شد پسر متوفی است. گفتیم او مسلمان بود و به خاك سپرده شد. گفت: «من با جسد کاری ندارم. من یکی از اعضای او را ۴۰ مارك فروخته ام. می خواهم با بردن پدرم به بیمارستان، عضو مورد نظر را جدا کنند و سپس آن را در هر کجا بخواهید، دفن کنند!» من او را از این کار منصرف کردم و گفتم امکان پذیر نیست!

اکنون باید دید خاموشی چراغ مهر و مودت و رابطه پدری و فرزندی به کجا انجامیده که از مرگ پدر نه تنها متأثر نیست، بلکه می خواهد از پیکرش هم بهره مادی ببرد. در اینجا نظر خوانندگان را به برخی روایات که در موضوع بحث ما وارد شده است، جلب می کنیم.

۱. منصور بن حازم می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم: «بهترین کار ما چیست؟» فرمود سه چیز:

۱. **الصلاة لوقتها:** نماز در وقت خود.

۲. **برّ الوالدین:** نیکی به پدر و مادر.

۳. **الجهاد في سبيل الله:** جهاد در راه خدا[2]

امام صادق(ع) فرمود مردی خدمت پیامبر(ص) رسید و گفت: «می خواهم به کسی نیکی کنم؛ چه کسی را توصیه می فرمایید؟» فرمود: «مادرت.» پرسید: «پس از او؟» فرمود: «مادرت.» بار سوم نیز همین سؤال و جواب تکرار شد.[3]

۳. جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند شخصی حضور پیامبر اکرم(ص) آمد و گفت: «من جوان بانشاطی هستم و جهاد در راه خدا را دوست دارم؛ اما مادرم از این کار راضی نیست.» پیامبر(ص) فرمود: «برگرد همراه مادرت باش، به خدایی که مرا به پیغمبری مبعوث کرده، انس یك شب شما با مادر، بهتر از جهاد یك سال در راه خداست.»

پی نوشت ها:

اوصاف الاشراف، ص۷۰-۷۱؛ مدرك حديث بحار الأنوار، ج۶۰، ص۲۰، باب ۳۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، کتاب ایمان و کفر، حدیث ۴

۳. همان، حدیث ۹.

عرفه و عرفات

روز نهم ذی الحجه حاجیان به صحرای عرفات می روند و تا غروب آنجا می مانند. دو نیایش معروف از امام حسین (ع) و فرزند گرامی اش حضرت سجاد (ع) در این روز ایراد شده است. نوشتار حاضر به قلم ابوالفضل رشیدالدین میبدی است، دانشمند شافعی و صاحب تفسیر کشف الاسرار.

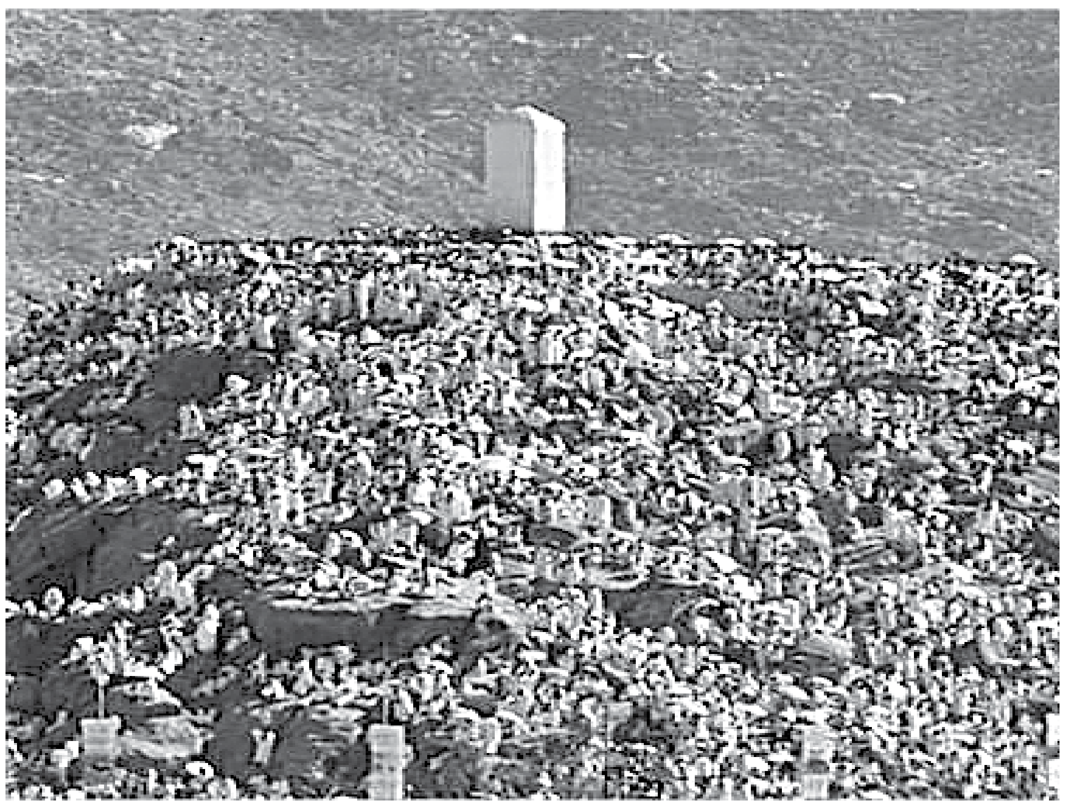

جبل الرحمه

کوه رحمت در صحرای عرفات

مقاله عرفانی

رشیدالدین میبدی

مفسر قرآن در قرن ششم

سفر آخرت

«**و لِلهِ عَلى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ الَيهِ سَبيلا:** خدای راست بر مردمان قصد و زیارت خانه، هر که تواند که به آن راهی برَد، و هر که کافر شد، خدای بی نیاز است از همه جهانیان. (آل عمران، ۹۷).

بدان که سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند. و هر چه در سفر آخرت پیش آید از احوال و اهوال مرگ و رستاخیز، نمودگار آن در این سفر پدید کردند، تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند، به هر چه رسند و هر چه کنند، منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند و عبرت گیرند، و زاد و ساز آن به دست آرند، که صعب تر است و عظیم تر:

اول آن است که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند، بداند که این مثالِ سکرات مرگ است، آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی درآیند و او را وداع کنند.

وآنگه زادِ سفر از همه نوعها ساختن گیرد، و احتیاط در آن به جای آرَد، تا هر چه به زودی تباه شود، برنگیرد؛ داند که آن با وی بنَماند، و زاد بادیه نشاید. دریابد و به جای آرد که طاعت با ریا و با تقصیر، زاد آخرت را نشاید. قال النبی: «**لایقبل الله تعالی عملاً فیه مقدار ذرّه من الرّیا**» (خدای متعال عملی را که ذره‌ای ریا و خودنمایی در آن باشد، نمی پذیرد).

وآنگه که بر راحله نشیند، مَرکب خویش در سفر آخرت یاد آرد.

و چون عَقبه ها و خطرهای بادیه ببیند، از منکر و نکیر و حیّات و عقارب (مار و عقرب ها) در گور یاد کند، و به حقیقت داند که از لحد تا حشر، بادیه‌ای عظیم در پیش است که بی بدرقهٔ طاعت، بریدن آن دشوار است. اگر در این بادیه بدین آسانی، بدرقه‌ای به کار است، پس در بادیه قیامت، بی بدرقهٔ طاعت چون رستگار است؟!

راستکاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز
نیستند از خشم حق جز راستکاران، رستگار

وآنگه که لبیك گوید به جواب ندای حق، تا از ندای قیامت براندیشد که فردا به گوش وی خواهد رسید و نداند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت. علی بن حسین علیهما السلام در وقت احرام او را دیدند، زردروی و مضطرب و هیچ سخن نمی گفت. گفتند: «چه رسید مِهتر دین را که به وقت احرام، لبّیك نمی گوید؟» گفت: ترسم که اگر گویم لبیك، جواب دهند: «لا لبّیك و لا سَعدَیك!» وآنگه گفت: شنیده‌ام که هر که حج از مالِ شبهت کند، او را گویند: «لا لبّیك، و لا سعدیك، حتی تردّ ما فی یدیك» (تو را لبیك و خوشامدی نیست تا مالی را که در دست داری، به صاحبش برگردانی).

و چون طواف و سعی کند، قصه وی به قومی بیچارگان مانَد که به درگاه ملوك شوند، نیازی را که دارند، و گِرد سرای مَلِك می گردند، و اندر میدان درِ سرای تردد می کنند و کسی را می جویند که از بهر ایشان شفاعت کند و امید می دارند که مگر ناگاه خود چشم ملك بر ایشان افتد و ببخشاید و کار ایشان سره شود.

وقوف عرفه

اما وقوف عرفه وآن اجتماع اصناف خلق در آن صحراء عرفات، وآن خروش و تضرّع وآن زاری و گریهٔ ایشان، وآن دعا و ذکر ایشان به زبان های مختلف، به عرصاتِ قیامت ماند که خلائق همه جمع شوند، و هر کس به خود مشغول، در انتظار ردّ و قبول.

و درجملهٔ این مقامات که برشمردیم، هیچ مقام نیست امیدوارتر و رحمت خدا به آن نزدیکتر از آن ساعت که حجّاج به عرفات بایستند. در آثار بیارند که: درهای هفت طارمِ پیروزه برگشایند آن ساعت، و ایوانِ فرادیس اعلی را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران و شهیدان اندر علیین در طرب آرند. عزیز است آن ساعت! بزرگوار است آن وقت! که از شعاع انفاس حُجّاج و عُمّار روز مدد می خواهد، و از دوست خطاب می آید که: «هل من داع؟ هل من سائل؟» (آیا دعاکننده‌ای هست؟ آیا خواهنده‌ای هست؟).

روز عرفه روز نواخت حاجیان است و وقت مناجات دوستان است و از حق ـ جل جلاله ـ از بهر ایشان مباهات با فریشتگان است که: «ملائکتی، انظروا الی عبادی: فریشتگان من، درنگرید! ببینید بندگان من که از راه دور و دراز آمده اند، پایهایشان آبله شده، رویهایشان زرد گشته، قدمهاشان سست شده، خان و مان وداع کرده و بادیهٔ مردمخوار بریده!»

و ملائکه روی سوی آسمان آورند، گویند: «یا رب العزه، مهمانان تواند، روی به خانه تو دارند. غریبان کوی تواند، همه توکل بر تو دارند.»

ندا آید که: «شما حق ایشان گزاردید، بازگردید؛ ما دانیم که جزای ایشان چیست.»

پس بی واسطه ندا کند ـ جل جلاله ـ که: «عبادی! شما مهمانان من اید، به نعیم رحمت می شتابید، رنجها بر خود نهادید، دوری راه اختیار کردید، بادیهٔ دراز گذاشتید، شربت های نابایست کشیدید، دلهای خویش خونین گردانیدید، هلمّوا الی رحمتی فقد غفرت لکم! (به سوی رحمتم بیایید که شما را آمرزیدم).

مسلمانان! انصاف بدهید اگر غریبی، بی کسی، مسکینی به سرای جهودی شود که از راه دور و دراز دررسیده باشد، آن جهود از خویشتن روا ندارد که او را رد کند؛ پس چه گویی هفتصدهزار دل به بادیه بُرده، راه دراز پیش گرفته، تشنگی و گرسنگی اختیار کرده، جان شیرین فدا کرده، به عرفات ایستاده، سر و پای برهنه، رویها بر خاک نهاده، کفن آخرت پوشیده، لبّیك زنان و تکبیرگویان به در خانهٔ پادشاه عالم آمده که ملکش بی زوال است و جلالش بی انتقال است. چه گویی چون بدین صفت، درگاه او بگیرند و داد خواهند، دادشان دهد یا ندهد؟ رحمت و مغفرت به استقبال ایشان فرستد یا نفرستد؟

به جلال و عزّ بارخدایی که خاك نعلینِ کمتر کسی از وفدِ حاجّ اگر فردا به دوزخ اندازد، هزاران کس که مستوجب عذاب اند، به طفیل آن خاك، به روائحِ سعادت و نعیم بهشت رسند.

چرا عرفات

خلاف است میان علما که موقف چه معنی را عرفات گویند وآن روز چرا عرفه گویند. عرفات از آن است که جبرییل فروآمد و ابراهیم را مناسك و مشاعر می نمود و ابراهیم پذیرفت و می گفت: «قدعرفتُ، قدعرفت» (دانستم، دانستم). پس بدین معنی عرفات خواندند.

و گفته اند که اعتراف آدم به گناه خویش در این روز بود اندر آن بقعه و از خداوند عزوجل مغفرت خواست به آن که گفت: «**ربنا ظلمنا أنفسنا**» (پروردگارا، بر خویش ستم کردیم) و مردم نیز که به آن موقف رسند، اتباعِ سنت آدم را، همه به گناه خویش معترف شوند و می تضرع و زاری کنند. پس عرفه و عرفات از اعتراف گرفته اند؛ یعنی که گناهکاران در آن موقف ایستاده، به گناه خویش معترف شوند. و گفته اند که عرفات از آن است که دوستان خدای، آن روز در آن موسم، بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند.

علی بن ابی طالب(ع) روایت کرد از مصطفی(ص) که گفت: روز عرفه اندر عرفات، جبرییل و میکاییل و اسرافیل و خضر حاضر آیند. جبرییل گوید: «ماشاءالله، لا قوّه الا بالله»؛ میکاییل گوید: «ماشاءالله، کل نعمه من الله»؛ اسرافیل گوید: «ماشاءالله، الخیر کلّهُ بید الله»؛ خضر گوید: «ماشاءالله، لا یدفع السّوء الا الله». رسول خدا گفت: «هر آن کس که روز عرفه بعد از نماز دیگر، این چهار کلمه صد بار بگوید، به هر رحمتی و برّی و کرامتی که رب العزه به اهل منا و عرفات فرو فرستد و به جملهٔ بندگان که در شرق و غرب اند، وی با ایشان در آن انباز است.»

گفتا: و چون مردم از عرفات سوی منا روند، رب العزه به جبرییل فرماید تا ندا کند که: «الا انّ المغفره لکل واقف بعرفات و الرّحمه لکل مذنب تائب» (هان! آمرزش است برای هر که در عرفات است؛ و رحمت است برای هر گناهکار توبه کننده).

حکایت

بوسعید خراز گفت در عرفات بودم روز عرفه، و حاجّ را دیدم که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند. بر هر زبانی، ذکری؛ و در هر دلی، شوری؛ و در هر جانی، عشقی؛ در هر گوشه‌ای، سوزی و نیازی؛ و با هر کسی، دردی و گدازی. مرا نیز آرزو خاست که دعایی کنم و چیزی خواهم؛ با خود گفتم: «چه دعا کنم و چه خواهم؟ هر چه می باید، ناخواسته خود داده؛ ناگفته، خود ساخته و پرداخته!» آخر قصد کردم تا از راه حقیقت بر او بازشوم و دعا کنم، به سر من الهام داد که: «پسِ وجودِ ما از ما، می چیزی خواهی؟»

از تعجب هر زمان گوید بنفشه: کای عجب
هر که زلف یار دارد، چنگ چون در ما زند؟

بوسعید از آن قدم برگشت و این بیت همی گفت: حبّك غايتي و الشّوق زادی (مهر تو نهایت آرزوی من است و شوق ره‌توشهٔ من).

***

عارفان عرفات

مولانا

چو عید و چون عرفه عارفان این عرفات
به هر که قدر تو دانست، می دهند برات
هلال وار ز راه دراز می آیند
برای کارگزاری ز قاضی الحاجات
به مفلسان که ز بازارشان نصیبی نیست
ز مخزن زر سلطان همی کشند زکات
پی گشادنِ درهای بسته می آیند
گرفته زیر بغلها کلیدهای نجات
به دست هر جان، زنبیل زفت می آید
شنیده بانگ تعالوا لتأخذوا الصدقات
بیا بیا، گذری کن ببین زکات مَلَك
به طور موسی عمران و غلغل میقات
دریده پهلوی همیان از آن زرِ بسیار
دریده قوصره هاشان ز بار قند و نبات
ز خرمن دو جهان، مور خود چه تاند برد؟
«خمش» کن و بنشین دور و می شنو صلوات

عرفه روزِ نواخت حاجیان است و وقت مناجات دوستان است و از حق بهر ایشان مباهات است که: بندگان من از راه دور و دراز آمده اند، شما مهمانان من اید، به نعیم رحمت می شتابید، رنجها بر خود نهادید، دوری راه اختیار کردید، بادیهٔ دراز گذاشتید، شربت های نابایست کشیدید، دلهای خویش خونین گردانیدید، به سوی رحمتم بیایید که شما را آمرزیدم.

نیایش حسینی

استاد حسین انصاریان

امام حسین(ع) در عصر عرفه نیایشی طولانی خواندند که در زیر بخشهایی از آن، برگرفته از ترجمه استاد انصاریان، تقدیم می شود:

این خواهم

ـ خدایا، چنانم کن که از تو بترسم گویا که تو را می بینم و با پرهیزگاری، خوشبختم گردان؛ و به من در تقدیرت برکت ده تا شتاب آنچه را به تأخیر انداخته‌ای، نخواهم؛ و تأخیر آنچه را پیش انداخته‌ای، آرزو نکنم.

ـ خدایا، بی نیازی را در روحم قرار ده، و یقین را در دلم، و اخلاص را در عملم، و نور را در دیده‌ام، و بصیرت را در دینم.

ـ خدایا، بر بلاهای روزگار و حوادث شبها و روزها، یاری ام ده؛ و از هراس های دنیا و گرفتاری های آخرت رهایم کن؛ و مرا از شرّ آنچه ستمگران در زمین انجام می دهند، بازدار.

ـ خدایا، در نزد خویش خوارم ساز و در دیدگان مردم بزرگم کن؛ و به غیر خود واگذارم مکن.

ـ خدایا، اگر در مقام خشم گرفتن بر من نباشی، از غیر تو باك ندارم، منزّهی تو!

ـ ای توشه‌ام در سختی ها، ای همرهم در تنهایی، ای فریادرسم در گرفتاری ها، ای سرپرستم در نعمت ها، ای خدای من و خدای پدرانم!

اگر رحمتت نبود، هلاك می شدم؛ اگر پرده پوشی ات نبود، رسوا می شدم؛ اگر یاری ات نبود، شکست می خوردم؛ ای آن که شاهان در برابرش یوغ ذلّت بر گردن گذاشته اند و از حملاتش ترسانند!

که تو را شناخت؟

ـ ای آن که جز او نمی داند او چگونه است؛ ای آن که جز او نمی داند او چیست؛ ای آن که جز او، او را نمی شناسد!

ـ ای که شکرم برای او اندك است، ولی محرومم نساخت؛ و خطایم بزرگ شد، رسوایم نکرد؛ مرا بر نافرمانی ها دید، ولی در بین مردم انگشت نمانمودم! ای که در خردسالی حفظم کرد و در بزرگسالی رزقم داد؛ ای که عطاهایش نزد من شماره نشود و نعمت هایش تلافی نگردد!

ـ ای که در حال برهنگی، مرا پوشاند؛ و در گرسنگی سیرم کرد؛ و در تشنگی سیرابم ساخت؛ و در خواری، عزّتم بخشید؛ و در حال نادانی، معرفتم داد؛ و در تنهایی، فزونم نمود؛ و در غربت، بازم گرداند!

ـ ستایش و سپاس توراست، ای که لغزشم را نادیده گرفت، و اندوهم را زدود، و دعایم را اجابت کرد، و عیبم را پوشاند، و مرا به خواسته‌ام رساند؛ نعمت ها و عطاهای تو را شمردن هرگز نتوانم.

توآنی و من این!

ـ تویی که عطا کردی، تویی که نعمت دادی، تویی که نیکی کردی، تویی که زیبا نمودی، تویی که افزون نمودی، تویی که کامل کردی، تویی که روزی دادی، تویی که موفق نمودی، تویی که عطا کردی، تویی که بی نیاز ساختی، تویی که ثروت بخشیدی، تویی که پناه دادی، تویی که راهنمایی فرمودی، تویی که حفظ کردی، تویی که پرده پوشی نمودی، تویی که آمرزیدی، تویی که نادیده گرفتی، تویی که قدرت دادی، تویی که یاری کردی، تویی که حمایت فرمودی، تویی که نیرو بخشیدی، تویی که شفا دادی، تویی که گرامی داشتی؛ حمد و شکر همیشگی توراست.

ـ معبودا، منم که بد کردم، منم که خطا کردم، منم که قصد گناه کردم، منم که نادانی نمودم، منم که غفلت ورزیدم، منم که اشتباه کردم، منم که به غیر اعتماد کردم، منم که پیمان شکستم، منم که اقرار کردم! به گناهانم اعتراف می کنم؛ پس بیامرز، ای که گناهان بندگان به او زیانی نمی رساند و او بی نیاز از طاعت آنان است.

ـ من با چه وسیله‌ای با تو روبرو شوم؟ با گوشم، یا با دیده‌ام؟ با زبانم یا با دستم؟ یا با پایم؟ آیا این همه نعمت تو نیست؟ اینك در برابرت هستم، ای سرور من: فروتن و خوار، درمانده و کوچك. اگر عذابم کنی، به سبب گناهان من است؛ و درگذری، از بردباری و بزرگواری توست، معبودی جز تو نیست، من از ستمکارانم.

ای دوست!

ـ خدایا، بیچارگان را پاسخ می دهی؛ و بدی را برطرف می کنی؛ به فریاد گرفتاران می رسی؛ بیماران را درمان می کنی و تهیدست را بی نیاز می گردانی؛ به خردسالان رحم می کنی و به بزرگسالان یاری می رسانی. جز تو پشتیبانی نیست، ای رهانندهٔ دربند، ای روزی بخشِ خردسال، ای پناه هراسنده!

ـ خدایا، تو نزدیکترین کسی هستی که خوانده شود؛ و سریع ترین کسی که جواب دهد؛ و بزرگوارترین کسی که بگذرد؛ و شنواترین کسی که سؤال شود، ای مهربان دنیا و آخرت! خواندمت، پاسخ دادی؛ درخواست کردم؛ عطا نمودی؛ به تو اطمینان کردم، نجاتم دادی و به تو پناهیدم، کفایت نمودی.

ـ خدایا، ما را از ناامیدان قرار مده؛ و از رحمتت با دست تهی مگذار؛ و از احسانت نومید مگردان؛ و از رحمتت محروم منما؛ و از عطایت که آرزو داریم، ناامید مساز و ناکام مگردان و از درگاهت مران!

ـ خدایا، ما را از کسانی قرار ده که از تو درخواست کردند و تو عطا فرمودی؛ تو را شکر نمودند، بر آنان افزودی؛ به سویت بازگشتند، تو آنان را پذیرفتی؛ از گناهانشان بیزاری جستند، تو آمرزیدی، ای بزرگوارِ دلسوز و مهربان! ما را پاك کن و به جانب راستی و درستی توجه ده!

ـ تو را سپاس، ای بخشندهٔ کریم و مهربان. از روزیِ حلالت بر من وسعت ده و در تن و دینم سلامت بخش و ترسم را امان ده و آتش آزادم کن. خدایا، بلایت را جریمهٔ گناهانم بر من قرار مده؛ و مرا به تدریج بر بدیهایم بازخواست مکن؛ و در خیالات باطل رهایم مساز و شر بدکاران را از من دور کن.

ـ ای شنواترین، ای بیناترین و ای مهربان ترین، بر محمد و خاندانش درود فرست. معبودی جز تو نیست، یگانه‌ای، ستایش ویژهٔ توست و تو بر هر کاری توانایی، پروردگارا.

میناگری های قرآنی/۹

سیدعطاءالله مهاجرانی

ادب پژوه و متخصص تاریخ

مقدمه پنجم:
ظاهر و باطن قرآن مجید (۳)

در بحث ظاهر و باطن آیات قرآن مجید و تمایز نگاه صوری و باطنی، در ابتدای سوره مُلك، به شیوه نگریستن انسان به کتاب تکوین توجه شده است. به عنوان مقدمه می توان اشاره کرد که ما در قرآن مجید با سه کتاب و یا سه جهان روبرو هستیم.

۱- کتاب تکوین: که کتاب طبیعت نمود آن است.

۲- کتاب وحی: که آیات قرآن مجید روشنگر آن است.

۳- کتاب انسان: که روشنگر دنیا یا دنیاهای درون انسان است.

سه کلیدواژه مهم در شناخت این سه کتاب ما را یاری می کند. بدیهی است که این سه واژه یکدیگر را معنا می کنند و یک منظومه می سازند، هماهنگ و همنوا و همخوان.

یکم: مبین

واژه «مبین» و یا «کتاب مبین» برای کتاب تکوین در قرآن مجید استفاده شده است؛ مانند: سوره انعام، آیه ۵۹؛ سوره یونس، آیه ۶۱؛ سوره هود، آیه ۶؛ سوره نمل، آیه ۷۵. این واژه برای کتاب وحی یعنی قرآن مجید نیز عیناً استفاده شده است؛ مانند: سوره مائده، آیه ۱۵؛ سوره یوسف، آیه ۱؛ سوره حجر، آیه ۱؛ سوره نمل، آیه ۱. نکته قابل توجه کتاب مبین در سوره نمل برای هر دو کتاب تکوین و کتاب وحی استفاده شده است. تعبیر کتاب مبین برای انسان را امیر مؤمنان امام علی علیه السلام به کار برده است:

دَواؤُكَ فيكَ وما تُبصِرُ
ودَاؤُكَ مِنكَ وما تَشعُرُ
أتَزعُمُ أنَّكَ جِرمٌ صَغير
وفيكَ اِنطَوى العالَمُ الأكبَرُ
فَأنتَ الكِتابُ المُبينُ الذي
بِأحرُفِهِ يَظهَرُ المُضمَرُ[1]

دارویی شفابخش در درون توست، و دردت نیز از خود توست، منتها نمی دانی! گمان می کنی که جسم کوچکی هستی، در حالی که جهانی بزرگ در تو پوشیده شده است. تو ای انسان! کتاب روشنگری هستی که با حروف آن، نهان آشکار می شود.

دوم: آیه

آیه مانند آینه است. لفظ مشترکی برای سه مفهوم متمایز. آیه در کتاب تکوین، آیه در کتاب وحی و آیه در کتاب نفس انسان.

و كَأيِّن من آيَةٍ في السَّمَاوَاتِ والأرضِ يَمُرُّونَ عَلَيهَا وهُم عَنهَا مُعرِضُون: چه بسیار نشانه ها در آسمان ها و زمین است که بر آنها می گذرند، در حالی که از آنها روی برمی گردانند. (یوسف، ۱۰۵). مراد از آیه، نشانه از کتاب تکوین است، آسمان ها و زمین به عنوان نماد کتاب تکوین در قرآن مجید مطرح می شود.

در سوره یس، آیات ۲۲ و ۳۷ و ۴۱ که با واژگان «**و آيَةٌ لَهُم**» آغاز می شوند، به روشنی نشان می دهند که در کتاب تکوین، زنده شدن زمین و رویش دانه در آن، شب که سپری می شود و روز از آن می دمد، کشتی ها که بر دریاها روانه اند، همگی آیات کتاب تکوین اند. آیه ۵۳ سوره فصلت در زمره عمیق ترین و زیباترین آیات قرآن مجید است؛ این آیه در حقیقت الهام بخش ابن سینا در طرح و تبیین نظریه «برهان صدّیقین» است. در اینجا آیات را برای کتاب تکوین و کتاب نفس انسان به کار برده است: «**سَنُرِيهِم آيَاتِنَا في الآفاقِ وفي أنفُسِهِم حَتى يَتَبَيَّنَ لَهُم أنَّهُ الحَقُّ أولَم يَكفِ بِرَبّكَ أنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيد**(فصلت، ۵۳). در مواردی که آیه و آیات در قرآن مجید اشاره به آیات کتاب وحی و قرآن است، پرشمار است.

سوم: تبارک

این واژه برای وصف کتاب تکوین و کتاب وحی و کتاب انسان به کار رفته است.

در کتاب تکوین: الاعراف، ۵۴؛ الفرقان، ۶۱؛ الزخرف، ۸۵؛ الملك، ۱ و نیز واژه مبارك برای وصف باران، سوره ق، ۹.

در کتاب وحی: الفرقان، ۱.

و نیز واژه «مبارك» برای قرآن مجید در سوره ص، ۲۹.

در کتاب انسان: المؤمنون، ۱۴.

ظاهراً آسان ترین این سه کتاب برای شناخت، کتاب تکوین و کتاب طبیعت است و بسی افتاد مشکل ها! وقتی ما در شناخت کتاب طبیعت ناتوانیم، در شناخت کتاب وحی و راه یافتن به باطن آن و شناخت کتاب نفس خویش، بیشتر درمانده می شویم. مگر آنکه به اتکای عنایت خداوند متعال و با استعانت از او و در صراط مستقیم او راهی پیدا کنیم. راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش! به همین دلیل در این منظومه شناخت، اسم «رحمن» مطرح شده است. نامی که پس از «الله»، بیشترین حضور را در قرآن مجید دارد و سوره شماره ۵۵ قرآن مجید به همین نام است، ما در قرآن مجید سوره دیگری با یکی از اسامی حسنای خداوند نداریم. در آیات ابتدای سوره ملك (آیات ۳-۴)، به دشواری نگاه ظاهری به کتاب تکوین اشاره شده است. سخن بر سر تنها دشواری نیست، بلکه درماندگی است!

«**الذِي خَلَقَ سَبعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً ما تَرَى في خَلقِ الرَّحمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارجِعِ البَصَرَ هَل تَرَىٰ مِن فُطُور. ثُمَّ ارجِعِ البَصَرَ كَرَّتَينِ يَنقَلِب إلَيكَ البَصَرُ خَاسِئًا وهُو حَسِير**: همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید. در آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی. بازبنگر، آیا خلل [و نقصانی] می بینی؟ باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد».

می توان تجربه کرد، به آسمان بنگریم. ستاره ها را ببینیم. آسمان همانند دریایی است و هر ستاره به مثابه موجی! چگونه آسمان را بشناسیم؟

از هر طرف که رفتم، جز وحشتم نیفزود
زنهار از این بیابان، وین راه بی نهایت!

وحشت زده یا به عبارت بهتر دهشت زده ایم! ناتوانی ما را در شناخت همین پوسته ظاهری کتاب تکوین آشکار است. شیخ عطار نیشابوری در اسرارنامه به شیوایی تمام و طنزی برّنده بیان کرده است:

زمین در جنبِ این نُه سقفِ مینا
چو خشخاشی بوَد بر روی دریا
ببین تا تو از این خشخاش، چندی؟
سزد گر بر بروت خود بخندی!
از این نُه چارطاقِ پرستاره
به تو نرسد مگر لختی نظاره[2]

وقتی ما در نظاره کردن، آن هم لَختی نظاره درمی مانیم، چگونه می خواهیم پدیده مرگ و زندگی را بشناسیم؟ به روایت جلال الدین محمد بلخی:

از عدم ها سوی هستی هر زمان
هست یارب، کاروان در کاروان

و مگر مرگ که خداوند به آفرینش آن قبل از حیات اشاره کرده است، از مقوله عدم است؟ در کنار دریایی سرگشته می مانیم. دریای آیات، آن هم آیات بیّنات و آیات مبیّنات و از شمارش حد و شناخت اندازه ظاهری آنها بازمی مانیم. می شود ستاره ها، یا امواج دریا و یا شعاع نور، یا قطرات باران، یا گلبرگ های بوته های گل در جهان را شمرد؟ تعداد نفسهای خودمان را، ضربان قلبمان و نبضمان را می توانیم بشمریم! تعداد نگاه ها، موجهای شنوایی، موجهای اندیشه و خیال... ما که در شناخت ظاهر چنین دست تنگ و تُنك مایه ایم، چگونه می خواهیم باطن را بشناسیم؟

بسی نادان که او خورشید تابان
به نور شمع جوید در بیابان

آیا ما در برابر امتناع شناخت باطن قرآن قرار داریم؟ پس چرا خداوند قرآن را «آسان» معرفی کرده است؟ این آیه در سوره القمر همانند ترجیع بند چهار بار در آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ تکرار شده است: «**و لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّكرِ فَهَل مِن مُدَّكِر**: حقیقتاً قرآن را برای یادآوری و پندآموزی آسان کرده ایم. آیا پند پذیرنده ای هست؟» ماوردی در تفسیر «النُکت و العُیون»، یکی از وجوه آسان بودن قرآن مجید را برای یادآوری، راه یافتن و استنباط دانشی می داند که در قرآن است و معانی آن را تفسیر کرده است: «سَهَّلنا عِلم ما فيه و استِنباط مَعانيه»، برای راه یافتن به معانی قرآن مجید، نیازمند طهارت جان و روان و اندیشه هستیم؛ چنان که برای مسّ ظاهر آیات می بایست مطهّر باشیم. به مصداق: **لايَمَسُّهُ اَلّا المُطَهَّرون**: جز پاك شدگان بر آن دست ندارند» یا بدان دست نمی یابند (الواقعه، ۷۹). «لا» و «الّا» وقتی با هم ترکیب می شوند، مفهوم جدیدی می آفرینند؛ مانند: **شهد الله انه لا اله الا هو** (آل عمران، ۱۸).

پی نوشت ها:

۱. دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، https://www.aldiwan.net/poem31063.html

۲. عطار نیشابوری، اسرارنامه، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۶۴